

مطالبات اجتماعی و فرهنگی زنان در دوره مشروطه تا سلطنت رضاشاه

حسین آبادیان*

زهره صفری**

چکیده

نویسندگان مقاله حاضر درصدد هستند تا موضوع خواسته‌های اجتماعی و فرهنگی زنان (مانند آموزش و پرورش، ارتقای سطح بهداشت عمومی، جلب رضایت دختران به هنگام ازدواج، شروط ضمن عقد، و سپردن مدیریت امور بانوان به خود آن‌ها) را از دوران مشروطه تا مقطع سلطنت رضاشاه بررسی کنند. در این مقاله استدلال شده است که، برخلاف تصور رایج، زنان ایرانی حتی در مقطع بعد از کودتای سوم اسفند و حکومت رضاشاه هم تلاش داشتند مطالبات خود را بر اساس بازتفسیری از آن چیزی استوار کنند که به مثابه عرف و عادت در بین مردم رایج بود و بیش‌تر درصدد بودند رفتار مردم عادی با زنان را، که توأم با خشونت و نادیده‌گرفتن حقوق ایشان بود، اصلاح کنند نه این‌که لزوماً امری را ترویج کنند که مغایر با موازین فرهنگ مسلط برخاسته از احکام مدنی شرع باشد. فرضیه مقاله حاضر این است که میانی حقوق مدنی مدنظر زنان، از جمله نکاح و طلاق و ارث و مالکیت، عمدتاً برگرفته از احکام شرعی بوده است که در دوره دوم سلطنت رضاشاه، برخلاف گذشته، از حالت تشتت خارج شد و جنبه قانونی به خود گرفت.

کلیدواژه‌ها: مشروطه، دوران رضاشاه، بانوان، مطالبات اجتماعی، حقوق مدنی، احکام شرعی، قانون جدید.

* دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) (نویسنده مسئول) hoabadian@yahoo.com

** کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه خوارزمی sa_zs_62@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۸/۲

۱. مقدمه

در دوران قاجار، آنچه برای تحصیلات دختران وجود داشت همان بود که برای پسران هم موجود بود، یعنی مکتب‌خانه. لیکن طبق برخی آداب و رسوم غلط که بیش‌تر ماهیت قومی و قبیله‌ای داشت و هیچ ریشه‌ای در فرهنگ ایرانی و فرهنگ اسلامی نداشت، خانواده‌ها از فرستادن دختران به مکتب‌خانه‌ها خودداری می‌کردند، به همین سبب تعداد دختران تحصیل کرده نسبت به پسران بسیار پایین بود. با این‌که شرعاً و عرفاً زنان از حقوقی مشخص در برابر مردان برخوردار بودند، عملاً این حقوق نادیده گرفته می‌شد. تا پیش از نهضت مشروطه، دو مدرسه برای تحصیل دختران تأسیس شد: یکی از آن‌ها در ۱۲۸۲ شمسی توسط طوبی رشدیه دایر شد و دیگری سه سال بعد در ۱۲۸۵ توسط بی‌بی‌خانم وزیراف تأسیس شد، البته بعدها هر دو این مدارس تعطیل شدند. به‌واقع، با نهضت مشروطه بود که مطالبات حقوقی، اجتماعی، و شرعی زنان با جدیت مطرح شد و در این دوره زنان نه فقط مطبوعات خاص خود را به وجود آوردند، بلکه حتی انجمن‌هایی تشکیل دادند و در کنفرانس‌های معتبر خارجی و داخلی شرکت کردند تا خواسته‌های خود را مطرح کنند و برای آن‌ها راه‌حل قانونی بیابند. واقعیت امر این است که تقاضاهای بانوان ایرانی در دوره بعد از مشروطه، و تا مقطع تشکیل کانون بانوان در ۱۳۱۴ شمسی، صرفاً اجتماعی و فرهنگی بودند؛ به‌عبارتی آن‌ها مطالبات سیاسی چندانی نداشتند زیرا، به‌طوری که در این مقاله خواهیم دید، بر این باور بودند تا سطح آگاهی زنان ارتقا پیدا نکند خواسته‌های سیاسی هیچ مشکلی از آن‌ها برطرف نخواهد کرد. پرسش اصلی مقاله حاضر این است که مطالبات زنان در دوره بعد از کودتای سوم اسفند چه بود؟ و نسبت این مطالبات با مبانی شرع چگونه ارزیابی می‌شد؟ هدف این مقاله بررسی نسبت خواسته‌های زنان با فرهنگ مسلط زمان است که مأخوذ از گفتار رسمی مبتنی بر شرع بود. روش تحقیق این مقاله تحلیل محتوای مطالب نشریات و انجمن‌های بانوان برای فهم گفتار آن‌ها در این مقطع زمانی است و منابع اصلی مقاله هم نشریات بانوان در همین دوره است.

۲. مطبوعات و مطالبات اجتماعی زنان

نخستین انجمن‌ها و روزنامه‌های بانوان بعد از جنبش مشروطه شکل گرفتند؛ این روزنامه‌ها بیش‌تر به مسائل خانه‌داری، تربیت اطفال، آداب همسرداری، و البته ضرورت

تحصیل زنان می‌پرداختند و نسبت به مسائل سیاسی تعلق خاطر چندانی نشان نمی‌دادند (دانش، ۱۳۲۸ ق: ۲). چهار سال از وقوع مشروطه می‌گذشت که نخستین نشریه زنان با عنوان *دانش* منتشر شد، دو سال بعد، در ۱۲۹۱ شمسی، روزنامه *شکوفه* هم منتشر شد. مطالب روزنامه *شکوفه*، درست مثل روزنامه *دانش*، مصروف مسائل ویژه بهداشتی زنان در کنار تربیت ادبی و اخلاقی آنان می‌شد (صدرهاشمی، ۱۳۳۳: ۸۰/۲-۸۱). مهم‌تر این‌که روزنامه *شکوفه* از حجاب بانوان حمایت می‌کرد و بر آن تأکید می‌ورزید (شکوفه، ۱۳۳۲ ق: ۳). در این دوران صدیقه دولت‌آبادی فعال‌ترین زنی بود که در امر حقوق بانوان فعالیت می‌کرد و در دوران مشروطه، و تا سالیانی بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، دولت‌آبادی در اصفهان اقامت داشت. او در ۱۲۹۷ «شرکت خواتین اصفهان» را تشکیل داد و دو سال بعد «شرکت آزمایش بانوان» را در تهران راه‌اندازی کرد. این تشکیلات ترویج کالاهای وطنی و ایجاد دبستان دختران، برای این‌که بتوانند نصف روز را در آن تحصیل کنند و نصف دیگر روز را به کاری مشغول باشند، در دستور کار خود قرار داده بود. اعضای اولیه، آن‌ها غیر از خود دولت‌آبادی، افسرالملوک آریانی، همسر حسین صبا مدیر روزنامه *ستاره ایران* که بانو صبا خوانده می‌شد، زهرا اسکندری بیات، بانو درخشنده، و بانو عزیززی بودند. فعالیت این شرکت تا ۱۳۰۳ بیش‌تر نپایید (خدایار محبی، ۱۳۲۵: ۹۱-۹۲). اندیشه راه‌اندازی کارگاه و کارخانه برای کارکردن زنان منحصر به این عده نبود، بلکه کسانی مثل شهناز آزاد هم به این مهم توجه داشتند. انگیزه عمده بانوان، بیش از آن‌که اقتصادی باشد، اجتماعی بود یعنی اینان معتقد بودند زنان بی‌بضاعت، یا کسانی که طلاق گرفته‌اند یا به هر صورتی بدون شوهر زندگی می‌کنند، باید برای مصون‌ماندن از آسیب‌های اجتماعی شغلی می‌داشتند (نامه بانوان، ۱۳۰۰: ۱).

صدیقه دولت‌آبادی، پنج سال بعد از مشروطه، نخستین مدرسه دخترانه اصفهان را تأسیس کرد و در ۱۲۹۹ نشریه *زبان زنان* را به راه انداخت. علت راه‌اندازی این نشریه به روایت خود دولت‌آبادی چنین بود:

مقصود ما آگاهی و بیداری زنان و تشویق ایشان به علم و ادب و تربیت‌کردن مادران خوب برای اطفال ایران است و از این نیت مقدس به یاری خدا منصرف نمی‌شویم (زبان زنان، ذیحجه ۱۳۳۷: ۳).

زبان زنان، با تکیه بر حدیثی از حضرت رسول (ص) که «طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة»، می‌نوشت:

بر همه ایرانیان لازم است در تربیت اطفال خود، خواه دختر و خواه پسر، بکوشند و به این شکل سایه شوم بدبختی را از سر کشور دور نمایند (زبان زنان، خرداد ۱۳۰۱: ۲۱).

تأکید عمده زبان زنان، مثل سایر نشریات بانوان و تشکل‌های ایشان، بر ضرورت گسترش آموزش و پرورش بین دختران مبتنی بود.

دولت‌آبادی، که متولد ۱۲۶۲ شمسی بود، در آستانه چهل سالگی (۱۳۰۱)، برای ادامه تحصیل به پاریس رفت و در همین دوره، از سوی جمعیت نسوان وطن‌خواه، به عنوان نماینده زنان ایرانی در تشکل‌های زنان پاریس معرفی شد. دولت‌آبادی اجازه داشت هرگونه فعالیتی، به استثنای فعالیت سیاسی، به نیابت از سوی جمعیت انجام دهد:

سرکار علیّه عالیّه صدیقه دولت‌آبادی که سال‌ها خدمات و زحمات عدیده برای معارف و بیداری و هوشیاری نسوان ایران متحمل شده‌اند و این اواخر که کنگره مهمی از نسوان ایرانی، به نام جمعیت نسوان وطن‌خواه، تشکیل گردیده مشارالیها یکی از اعضای مبرز و معتمد جمعیت است. اینک که در اروپا توقف دارند، بنابه حسن‌ظن و اعتمادی که جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران درباره ایشان دارد، اختیار می‌دهد که معظم‌الیها از طرف این جمعیت در سوسیتته‌های نسوان اروپا وارد شده و هرگونه مذاکرات، به استثنای مذاکرات سیاسی، نموده و روابط و دادیه لازمه را اعمال نمایند (سلامی و نجم‌آبادی، ۱۳۸۴: ۳۲۹).

او پنج سال بعد به کشور بازگشت و، در کنار منصب دولتی ریاست بازرسی مدارس دخترانه، همچنان به فعالیت‌های اجتماعی خویش در زمینه حقوق زنان ادامه داد. دولت‌آبادی شانزده ساله بود که به اجبار با مردی شصت‌ساله ازدواج کرد و همین امر تأثیر مخربی در روحیه او باقی گذاشت و عمده فعالیت‌های اجتماعی او را باید واکنشی به این موضوع تلقی کرد (جواهرکلام، ۱۳۳۸: ۴۰-۴۲). او بر این نظر بود که ازدواج دختران کم‌سن و سال با مردان مسن عامل عمده پیری زودرس زنان است (زبان زنان، شوال ۱۳۳۸: ۴) و مسئله از نظر او به حدی اهمیت داشت که می‌نوشت: «اصول زندگانی در ایران غلط است، اصول ازدواج غلط است، تا اصول زندگانی و ازدواج اصلاح نشود ایرانی پا به دایره تمدن حقیقی نخواهد گذاشت» (زبان زنان، ۱۳۰۱: ۴).

۳. مشروطه و خواسته‌های اجتماعی بانوان

نهضت مشروطه سرآغاز شکل‌گیری انجمن‌های بانوان بود و یک سال بعد از مشروطه، در ۱۲۸۶، «اتحادیه غیبی نسوان» تشکیل شد (آفاری، ۱۳۷۷: ۲۱). سه سال بعد از مشروطه هم

«انجمن مخدرات وطن» تأسیس شد. در ادامه، تأسیس مدارس دخترانه هم رواج پیدا کرد، هرچند شاید نخستین مدارس دخترانه را اقلیت‌های مذهبی تأسیس کرده باشند. موضوع هرچه بود در این واقعیت تردیدی نیست که برخی خانواده‌های مسلمان هم مخالفتی با فرستادن دختران خود به مدارس جدید نشان نمی‌دادند و حتی ایشان را به مدارس می‌فرستادند که مخصوص اقلیت‌های مذهبی بود.

با این وصف، واقعیت امر این است که حتی بعد از مشروطه هم چندان تفاوتی در وضعیت زنان پیدا نشد، مثلاً، به موجب ماده سوم و پنجم نظامنامه انتخابات مجلس شورای ملی، زنان در کنار اتباع بیگانه، سارقین، قاتلین، و متجاهرین به فسق از حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن محروم بودند (مذاکرات مجلس دوم، شوال ۱۳۲۹). عده‌ای از زنان هم در اعتراض‌نامه‌هایی خطاب به نمایندگان مجلس شورای ملی نوشتند، مثلاً بخشی از نامه یکی از زنان قزوین خطاب به نمایندگان مجلس به این شرح است:

برادران عدالت‌دوست و مواسات‌خواه ما، به حکم ماده مخصوص در نظامنامه مزبور، توهین و تخفیف عموم زنان ایرانیه را نموده و آنان را در شمار مجانین و ضعفا محسوب دارند و حال آن‌که می‌توان مدلل داشت که زنان قدمی از مردان عقب نیستند و بلکه اگر همه اسباب و آلاتی که برای تحصیل و اسفار و ترقی مردان فراهم است، زنان هم داشته [باشند]، نتایج بهتر جلوه می‌دادند (حیل‌المتین، ۱۳۲۴: ۷).

این زنان ادامه دادند مردان در نظامنامه مزبور زنان را «به کلی از حقوق بشریت و حس انسانیت عاری و بی‌کار داشته‌اند» (همان).

صدیقه دولت‌آبادی هم در همین ارتباط نوشت:

ما خیلی افسوس داریم که برادران ما وقتی [نظامنامه] انتخابات مجلس و انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلدییه را می‌نوشتند، برای این که ما زنان حق رأی نداشته باشیم و شرکت نجویم، ما را در ردیف قاتل‌ها، مجانین، و ورشکستگان نوشتند! اگر اندکی به دقت نظر می‌کردند گمان می‌رود که تصدیق می‌کردند که ما زنان بی‌حق هرگز مانند آن برادران باحق، در انتخابات پارلمان و غیره، مستبدین و ملاکین را برای ترقی و سعادت ملت رنجبر، کارگران، و پیشرفت آزادی انتخاب نمی‌کردیم (زبان زنان، رجب ۱۳۳۸: ۲).

لیکن عده‌ای دیگر از زنان معتقد بودند:

ما را عقیده بر آن است که عوض آن‌که هم خود را صرف سیاست بی‌معنی نماییم، بهتر است که سیاه‌روزگاری خود را اصلاح کنیم و به هر نحوی که ممکن است درصد

ترویج علوم، ایجاد مؤسسات علمی، و تشکیل محافل و مجالس اخلاقی و ادبی برای رفع نواقص نسوان، تحصیل حقوق و امتیازات آنان، تحصیل آزادی برای تعلیم و تربیت آنان برآیم تا شاید بشود خوش‌بختی برای نسوان بدبخت این سرزمین فراهم سازیم (عالم‌نسوان، شهریور ۱۳۰۲: ۱-۲).

از نظر این نشریه علت این که مردان، زن را موجود درجه دوم محسوب می‌کنند و مثل اثاثیه خانه به او می‌نگرند این است که زنان به موهومات و خرافات مشغول‌اند و این در اثر نادانی و جهل ایشان است، امری که باعث شده است «به نظر یک آلت و مبل خانه به ما نگریسته، پیوسته پست‌ترین جایگاه و مقام و حقیرترین موقع را در معیشت فردی و اجتماعی خویش نصیب ما می‌سازند» (همان، شهریور ۱۳۰۳: ۲۵-۲۷).

بنابراین، نشریات ویژه زنان هم، مثل نشریات کاهوه و ایرانشهر و نامه فرنگستان و شفق سرخ و امثال آن، بر گسترش فرهنگ عمومی تأکید می‌کردند و شرط‌رهایی از وضعیتی را که در آن به سر می‌بردند آشنایی بانوان با حقوق خود می‌دانستند.

در همین زمان، به‌مرور خانواده‌های اشرافی و روشنفکران، به‌ویژه در شهرهای بزرگی مثل تهران، اصفهان، و شیراز، دختران خود را برای ادامه تحصیل به خارج کشور اعزام کردند و این دختران نیز پس از بازگشت به کشور مدارس دخترانه تأسیس کردند. تعداد مدارس سال‌به‌سال افزایش می‌یافت لیکن معلم کافی برای تدریس در مدارس دخترانه وجود نداشت. برای زنانی که به سبب علاقه یا نیاز مالی باید کار می‌کردند دو راه حل وجود داشت: معلمی یا کلفتی در خانه‌ها. بعدها، به‌ویژه در دوران سلطنت رضاشاه، شغلی دیگر هم شکل گرفت که عبارت بود از مامایی. دقیق‌تر این‌که در این دوره مامایی نوعی تحصیل عالی به شمار می‌رفت و از حالت سنتی گذشته خود خارج شد و عنوان تحقیرآمیز «قابلگی» هم جای خود را به «مامایی» داد. اما نکته مهم این است که عمده فارغ‌التحصیلان مدرسه مامایی عمدتاً از اقلیت‌های مذهبی بودند (سالنامه پارس، ۱۳۰۹: ۱۰۱). در مشاغل جدیدی مثل هنرپیشگی تئاتر هم عمدتاً زنان ارمنی مثل لورتا هاپرتیان (مینا، ۱۳۷۷: ۷۷۴-۷۷۷) و وارثو تاربان فعالیت می‌کردند. بنابراین، بحث اشتغال زنان از مهم‌ترین معضلات ایران آن دوره بود به‌طوری که صدیقه دولت‌آبادی معتقد بود باید تحصیلات را برای دختران اجباری کرد، نه فقط برای این که همه آن‌ها هندسه یا زبان خارجی یاد بگیرند، بلکه برای این منظور که صرفاً خواندن و نوشتن فارسی بیاموزند و بعد از آن به مدارس فنی بروند و صنایع دستی مثل جوراب‌بافی یاد بگیرند (عالم‌نسوان، دی ۱۳۰۱: ۲۷).

این راه‌حلی بود برای این‌که برخی زنان، برای گذران معاش، راه‌حلی آبرومندانه برای زندگی پیدا کنند و به فحشا تن ندهند. بنابراین، کم‌تر کسی تردید داشت که زنان، به‌مثابه نیمی از جمعیت کشور، باید تحصیلات داشته باشند و در صورت ضرورت باید به کاری مشغول می‌شدند تا ناچار نباشند تن به هرکاری دهند.

نهضت مشروطه گرچه باعث شد زنان تا حدی نسبت به حقوق اجتماعی خود واقف شوند، لیکن برخی آداب و رسوم قومی و عشیره‌ای، که ربطی به مسائل دینی نداشت، مانع عمده‌ای برای احقاق حقوق آنان به شمار می‌آمد. در بسیاری نقاط کشور بانوان در انتخاب زوج خود هیچ حقی نداشتند و حتی او را نمی‌شناختند از این رو، چرایی وادار ساختن دختران خردسال به ازدواج اجباری با کسانی که سال‌ها از آن‌ها بزرگ‌تر بودند و شیوع امراض مقاربتی از مردان به آن‌ها، بدون این‌که آگاهی بهداشتی و اجتماعی وجود داشته باشد، از دل مشغولی‌های عمده نثریات بانوان بود. خواسته‌های اولیه زنان هم عمدتاً اجتماعی بودند و با شرع مغایرتی نداشتند، مثلاً آن‌ها مایل بودند درس بخوانند، در انتخاب همسر نظر آن‌ها را هم جویا شوند، از ازدواج‌های اجباری ممانعت به عمل آید، و مانع ازدواج دختران در سنین طفولیت شوند. در موردی نوشته شد:

والدین من باعث بدبختی من شدند و مرا مثل یک برده به کسی شوهر دادند که هرگز ندیده بودم و نامش را هم نمی‌دانستم. آن‌ها می‌دانستند که من مخالف این ازدواجم اما موافقت یا مخالفت من برایشان اهمیتی نداشت... من دختر جوان، تیره‌روز، و قربانی شده‌ای بودم، دختر هجده‌ساله‌ای با قلبی پر از امید که تنها پشتیبانان من، یعنی پدر و مادرم، مرا قربانی کردند (عالم نسوان، آبان ۱۳۰۲: ۳۴-۳۵).

نشریه عالم نسوان بارها و بارها درباره مضرات ازدواج دختران در سنین کودکی هشدار می‌داد:

چرا متفقاً بر ضد این عمل زشت اقدام نمی‌نمایید؟ برای چه یک قانون ازدواج از دولت تقاضا نمی‌کنید که از عروسی کردن دختر کوچک‌تر از شانزده یا هفده‌ساله جلوگیری نماید؟ (همان، تیرماه ۱۳۰۲: ۵-۷).

پدیده چندهمسری، بدون این‌که مرد استطاعت اداره خانواده را داشته باشد، و بی‌سوادی و جهل مطلق نسبت به حقوق شرعی و عرفی از دیگر معضلات اجتماعی زنان بود. نثریاتی مثل نامه بانوان، ضمن این‌که نسبت به پایمال شدن حقوق زنان به دست مردان اعتراض داشتند، علت امر را ناآگاهی زنان از حقوق شرعی خود می‌دانستند و حتی از زبان برخی مردان خطاب به زنان می‌نوشتند:

ای خانم‌های بی‌مربی، بدانید و آگاه باشید در شریعت اسلام مرد به غیر از حق مضاجعت ابداً و مطلقاً هیچ حق دیگری به زن ندارد، حتی زن اگر بخواهد اولاد خود را شیر نهد یا اجرت شیردادن از شوهر مطالبه کند، حق دارد چون زن و اولاد هر دو واجب‌النفقة مرد هستند و زن ملزم نیست مجاناً و بلاعوض شیر به فرزند که واجب‌النفقة مادر خود نیست بدهد. وجه‌المن‌الوجوه مرد حق فرمان‌دادن به زن و به زحمت او را واداشتن حتی اداره کردن خانه و آب‌وجاروب کردن و گوشت‌پختن و لباس‌شستن و چای طبخ کردن و سایر کارهای دیگر خانه را هم ندارد تا چه رسد به تحکم کردن یا توسری‌زدن یا اذیت کردن او (نامه بانوان، ۱۳۰۲: ۷-۸).

همچنین از خانواده تک‌همسری حمایت می‌شد، خانواده‌ای که مبتنی بر رضایت طرفین و علاقه متقابل زن و شوهر بود. هما محمودی، از زنانی که از حقوق زنان دفاع می‌کرد، می‌نوشت:

دختران هنگام ازدواج باید توجه باشند داماد از خانواده‌ای محترم و آبرومند بوده و شخص او فردی بدذات نباشد. دیگر این که از نظر آزمایش‌های پزشکی سالم باشد و به بیماری مقاربتی مبتلا نباشد. همچنین او پیشنهاد می‌کرد مهریه زن معادل نیمی از دارایی داماد باشد و داماد از حق خود برای ازدواج دوم چشم‌پوشی نماید (عالم‌نسون، آبان ۱۳۰۲: ۲۵-۲۸).

این همان چیزی است که از نظر شرعی تراضی طرفین خوانده می‌شود و از شروط صحبت عقود و معاملات است.

از سال ۱۳۰۱ به بعد، در اغلب شهرهای بزرگ و مهم ایران مثل تهران، اصفهان، رشت، شیراز، و سایر نقاط کشور نشریات مخصوص بانوان راه‌اندازی شد. در رشت روشنگر نوع دوست، که فقط بیست و چهار سال سن داشت، «جمعیت پیک سعادت نسوان» را بنیاد نهاد؛ نوع دوست فرزند پزشکی مشهور در شهر رشت بود و به زبان‌های عربی و فرانسه تسلط داشت. او در بیست‌سالگی مدرسه‌ای بنیاد نهاد که فقط سه کلاس داشت. انجمن او از سال ۱۳۰۶ مجوز انتشار نشریه‌ای به نام پیک سعادت نسوان را گرفت؛ این نشریه دو ماه یک‌بار منتشر می‌شد (صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۹۲-۹۳). نوع دوست نخستین کسی بود که روز هشتم مارس / هفدهم اسفندماه را، که از سوی کنگره بین‌المللی زنان سوسیالیست در کپنهاگ در سال ۱۲۸۸/۱۹۱۰ شمسی روز بین‌المللی زن نامیده شد، جشن گرفت. ظاهراً جمعیتی که روشنگر نوع دوست دایر کرده بود تمایلات سوسیالیستی داشت و به همین سبب در سال ۱۳۱۰، در قالب قانون منع فعالیت‌های اشتراکی، تعطیل شد.

از دیگر نشریات مخصوص زنان می‌توان از *عالم نسوان* نام برد؛ این نشریه به مدت چهارده سال، از ۱۲۹۹ تا ۱۳۱۳ شمسی، منتشر شد و در قیاس با نشریات مشابه دیگر عمری طولانی داشت. این نشریه از سوی مجمع فارغ‌التحصیلان مدرسه دخترانه آمریکایی بسل (Bethel) انتشار می‌یافت و صاحب‌امتیاز آن نوبه صفوی نام داشت. *عالم نسوان* هم هدف خویش را ترقی و تعالی بانوان و تشویق ایشان به خدمت به وطن و حسن اداره امور خانواده بیان می‌کرد. این مجله هر دو ماه یک شماره منتشر می‌شد و صریحاً بیان می‌کرد:

ابداً قصد انتشار اخبار سیاسی، که در روزنامه‌های یومیه خوانده می‌شود، نداشته فقط مطالبی را که برای زنان ایران نهایت لزوم اهمیت را دارد مورد بحث قرار خواهد داد (*عالم نسوان*، مهر ۱۲۹۹: ۲).

چهار سال بعد همین مضمون در مجله قید گردید و باز هم نوشته شد:

ما را عقیده بر آن است که عوض آن‌که هم خود را صرف سیاست بی‌معنی نماییم بهتر آن است که سیاه‌رونگاری خود را اصلاح کنیم و به هر نحوی که ممکن است درصدد ترویج علوم، ایجاد مؤسسات علمی، و تشکیل محافل و مجالس اخلاقی و ادبی برای رفع نواقص نسوان، تحصیل حقوق و اختیارات آنان، و تحصیل آزادی برای تعلیم و تربیت آنان برآیم تا شاید بشود خوشبختی برای نسوان بدبخت این سرزمین فراهم آوریم (همان، شهریور ۱۳۰۲: ۲).

در این نشریه کسانی مثل امیر اعلم، همسر میرزا رضاخان افشار، فرخنده سمیعی و عده‌ای دیگر مقاله می‌نوشتند یا مقالاتی را، که مربوط به زنان می‌شد، از زبان‌های بیگانه به فارسی ترجمه می‌کردند.

زندخت شیرازی، که زنی شاعره بود، در شیراز گروهی تشکیل داد با عنوان «جمعیت نهضت نسوان». زندخت را در ده‌سالگی شوهر داده بودند و سرانجام هم متارکه کرد، به همین سبب بارها و بارها، در مقالاتی که می‌نوشت، با نکاح دختران کم‌سن‌وسال مخالفت می‌کرد (*دختران ایران*، خرداد ۱۳۱۱: ۳۰). این تشکیلات در سال ۱۳۰۶ بنیاد گذاشته شد و شخص او همیشه لباس‌های تولید ایران می‌پوشید و به زنان توصیه می‌کرد برای شکوفایی اقتصادی کشور از البسه وطنی استفاده کنند و اغلب اوقات اشعار میهنی می‌سرود. او برای جمعیت خود مرام‌نامه‌ای تدوین کرد و، طبق بند دو این سند، سعی و کوشش برای تهذیب اخلاق و صفات پسندیده و نیز پوشش ساده را از اهداف خود شمرد. ترویج معارف، به‌ویژه بین زنان، نیز از اهداف او شمرده شد. مهم‌ترین برنامه‌های جمعیت نهضت نسوان را می‌توان این‌گونه بیان کرد:

کوشش در ترقی نسوان و طرف‌داری از حقوق نسویت، مجاهدت در تأسیس قرائت‌خانه‌های مخصوص زنان، ایجاد مدارس ابتدایی مجانی و مدارس متوسطه و عالی به‌خصوص طب و دایگی و پرستاری اطفال و مؤسسات صنعتی یدی مخصوص زنان و مؤسسات لازمه دیگر از قبیل مریض‌خانه‌های مخصوص زنان، تبلیغ در تشکیل شرکت‌ها برای واردنمودن کارخانجات لازم.

در بندهای دیگر اهداف این جمعیت صرفاً امور خیریه و ترویج بهداشت عمومی و کمک به نیازمندان عنوان شده بود و مهم‌تر این‌که «تبلیغ به پوشیدن منسوجات و امتعه وطنی و ترک استعمال امتعه خارجی به‌خصوص زینت‌ها و تجملات غیرضروری و فراهم‌نمودن وسایل تشویق مؤسسين و تجار و فروشندگان و سازندگان امتعه و پارچه‌های وطنی» از اهداف برجسته این جمعیت شمرده شد. آگاه‌کردن مادران برای تربیت فرزندان و جلوگیری از اذیت و آزار اطفال و حتی ممانعت از «ترساندن بچه‌ها با کلمات موهومه و اجسام مکروهه و حیوانات در تاریکی» از رسالت‌های جمعیت عنوان می‌شد؛ مبارزه علیه خرافات و «پشت‌پازدن به عادات مذمومه» در زمره مرام‌نامه جمعیت نهضت نسوان قرار داشت و در ماده یازدهم «مقدس‌شمردن اصول و فروع دین حنیف اسلام» پذیرفته شده و «تبلیغات شفاهی و کتبی در مضرات شراب و مسکرات و استعمال دخانیات در توده، مخصوصاً زنان که برای آن‌ها بیش‌تر مضر است» نهی شده بود. ضرورت مبارزه با مسکرات منحصر به این گروه نبود، بلکه اغلب جراید و مجامع مربوط به زنان در این امر اتفاق‌نظر داشتند؛ دولت و مجلس، طبق مواد سیزدهم و چهاردهم مرام‌نامه، باید تلاش می‌کردند کاری برای زنان پیدا کنند «تا بیکاری و بیچارگی آنان را به رذالت و دنائت وا ندارد» و نیز «جلوگیری از فحشا در مملکت» در زمره اهداف جمعیت شمرده می‌شد. جمعیت با ازدواج‌هایی که فاصله سنی زن و مرد خیلی زیاد بود مخالفت می‌کرد با این همه، تبلیغ برای ازدواج به‌موقع را در زمره برنامه‌های خود می‌دانست و توصیه می‌کرد جوانان در مراسم ازدواج از مخارج غیرلازم اجتناب کنند و ادارات هم استخدام جوانان متأهل را بر مجرد ترجیح دهند. رعایت بهداشت و نیز عادت‌کردن به ورزش توسط بانوان از توصیه‌های جمعیت بود، به‌علاوه ضرورت تشکیل اجتماعات برای بانوان، برای بحث در مسائل مربوط به ایشان، از مواردی بود که جمعیت به آن توصیه می‌کرد (بصاری، ۱۳۴۶: ۱۸).

ارگان جمعیت نهضت نسوان نشریه‌ای به نام دختران/یران بود اما این نشریه نتوانست بیش از نه ماه فعالیت کند و به دستور دولت وقت تعطیل شد (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۵۱: ۱۷۷).

نشریه دختران/ایران در سال ۱۳۱۰ منتشر شد و ویژگی این نشریه، که البته فقط در تهران منتشر می‌شد، این بود که عده‌ای از روشن‌فکران مهم آن زمان مثل حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، غلامرضا رشید‌یاسمی، سعید نفیسی، و صدیقه دولت‌آبادی در زمره نویسندگان مقالات آن بودند.

محترم اسکندری، که به اقشار اعیانی کشور تعلق داشت، نیز از دیگر فعالان حقوق زنان به شمار می‌رفت که در سال ۱۳۰۲، در سن بیست‌وهشت‌سالگی، جمعیت نسوان وطن‌خواه را بنیاد گذاشت. پدر او، محمدعلی میرزا اسکندری، از اعضای جامع آمیت دوره مظفالدین شاه بود. نشریه حقوق ارگان انجمن به‌واقع در زمره نخستین نشریاتی بود که درباره زنان و حقوق ایشان مطالبی درج می‌کرد. محترم اسکندری با این‌که معلول بود اما به زبان فرانسه تسلط داشت و تاریخ و ادبیات فارسی را به نیکویی می‌دانست و در تشکیلاتی که او بنیاد نهاده بود هم زانی مثل مستوره افشار، فخرآفاق پارسا، و فخرعظمی ارغون (همسر عباس خلیلی مدیر روزنامه/قلم)، هم عده‌ای از خانواده خود وی به نام‌های مهرانگیز، ملوک، و صفیه اسکندری، و هم مردانی مثل رضازاده شفق، میرزاده عشقی، ابراهیم خواجه نوری، و سعید نفیسی عضویت داشتند (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۶۳).

در ماده دو مرام‌نامه جمعیت آمده بود که «هدف حفظ، رعایت، و اجرای قوانین اسلامی و جلوگیری از هرگونه نوشته‌های خلاف اخلاق و دیانت است» (منگنه، ۱۳۴۴: ۳۸-۳۹). در ماده چهارم «تهذیب اخلاق و تربیت بنات وطن و ترغیب آنان به تکلیف اسلامیت و ملیت» ذکر شده بود و در ماده شش از «افتتاح مدارس نسوان اسلام و تکثیر آن و تأسیس مدارس شبانه‌روزی برای نگهداری دختران یتیم و بی‌بضاعت» یاد شده بود (همان). اعضای جمعیت مسلمان بودند اما در ماده پانزدهم آمده بود: «نسوان غیرمسلمه، با شرط تابعیت دولت علیه ایران، می‌توانند عضویت این جمعیت را قبول نموده، حوزه و شعبات جداگانه‌ای تأسیس نمایند» (همان). در ماده هجدهم قید شده بود:

جمعیت نسوان وطن‌خواه از دخالت در امور سیاسی و سیاست مملکت قطعاً اجتناب خواهد نمود. فقط در اموری که مربوط به وظایف مصرحه این جمعیت و موکول به مساعدت دولت باشد و می‌تواند مستقیماً یا به وسایل مقالات و لویح و غیره در جلب توجه مساعدت اولیای امور اقدام نمایند (منگنه، ۱۳۴۴: ۳۸-۳۹).

به‌عبارتی، وظایف و تکالیفی که انجمن برای خود تعریف کرده بود عمدتاً اجتماعی بود مثل تشویق زنان به کسب سوادآموزی، بهداشت عمومی، نگهداری اطفال، تأسیس

مریض‌خانه برای زنان فقیر و تشویق زنان به مطالعه و کتاب‌خوانی. جمعیت برای نخستین بار مدرسه اکابر زنان را در ایران راه‌اندازی کرد و در عین حال مطالبات خویش را به مجلس شورای ملی ارائه داد. بر اساس این مطالبات مردان و زنان باید قبل از ازدواج آزمایش پزشکی می‌دادند و تقاضا شد تعدادی از زنان ایرانی، برای آموزش حرفه مامایی، به بیروت یا مصر فرستاده شوند و طبق ماده سوم «ترویج و تعمیم البسه وطنی در کلیه مدارس و توحید شکل و رنگ آن در صورت امکان» تقاضا شده بود (جمعیت نسوان، تیر ۱۳۰۴: ۲-۳).

محترم اسکندری یک‌سال پیش از تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی درگذشت؛ همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد او معلولیت جسمی داشت و مرگ او هم در اثر عمل جراحی بود؛ وی به هنگام مرگ فقط بیست‌ونهم سال داشت. بعد از او جمعیت نسوان وطن‌خواه دچار انشعاب شد و در سال ۱۳۰۵ گروهی با عنوان «انجمن بیداری زنان» تشکیل شد. جمعیت اصلی هم تا سال ۱۳۱۱ فعال بود و در این سال، در کنار سایر تشکلهای اجتماعی و سیاسی، به دستور دولت وقت از فعالیت بازماند.

۴. جایگاه شرع در مطالبات حقوقی زنان

ارگان جمعیت نسوان وطن‌خواه مجله‌ای به همین نام بود و هدف اصلی این نشریه هم بسط و گسترش سوادآموزی، و به قول آن زمان معارف، در بین زنان بود. در این راستا به احادیث اتکا می‌کردند و از دلایل «عقلی و شرعی» در لزوم تربیت بانوان سخن می‌گفتند:

لیکن جای تعجب است که هنوز در ایران توجهی به این مسئله ننموده و در عوض مجاهدت بر تعلیم و انتظام تدریس و تنویر افکار آنان، دلایلی بی‌خردانه بر نقص عقل و لیاقت آن‌ها اقامه می‌نمایند که قطعاً با اصل و مدعا مناسبتی ندارد (جمعیت نسوان، ۱۳۰۳: ۶).

پس «طبق شرع و منطق و بر اساس مقتضای زمان» زنان باید اجازه تعلیم و تربیت پیدا می‌کردند. تأکید می‌شد: «آشپزی مطبخ و جاروب کردن حیاط و شستن لباس و اغلب امور شاقه» و وظیفه زنان نیست و «تکلیف کردن به زن در شریعت حقه اسلامی حرام و با اصول و فروع شریعت غرای محمدی قویاً مخالف است» (جمعیت نسوان، ۱۳۰۳: ۳۲). این وضعیت زنان در شهر بود، در روستاها «هرگاه مردان صحرانشین و ایلات هستند مردهای ظالم، که حقوق اسلام را از کسی نشنیده‌اند، خودشان در قهوه‌خانه با رفقا نشسته یا چای می‌خورند یا وافور می‌کشند» اما زنان از صبح تا غروب به وظایف خانه‌داری مشغول‌اند. در

این شرایط «نه زن و نه شوهر مسائل دینی خود را ندانسته و کسی به آن‌ها نگفته است که در دین مبین اسلام هیچ مردی غیر از حق مضاجعت حق دیگری به زن ندارد و نمی‌تواند به زن آزاد خود» دستور بدهد (همان: ۳۳). البته این‌که آیا همان حقی که مرد بر زن داشت نیز از منظر حقوق نوین چه معیارهایی می‌توانست داشته باشد جای بحث دارد، لیکن نکته در این است که در مقالاتی از این دست تلاش می‌شد از متن و بطن سنت تفاسیر نوینی از حقوق زنان عرضه شود؛ شاید اگر این تلاش‌ها ادامه می‌یافت، بانوان ایرانی بهتر و بیش‌تر می‌توانستند حقوق پایمال‌شده خود را به دست آورند.

فخرآفاق پارسا، از بین این زنان، خود در زمره بانوانی بود که نشریه‌ای ویژه زنان منتشر می‌کرد. نشریه وی، که *جهان زنان* نام داشت، در سال ۱۲۹۹ منتشر شد و فقط پنج شماره دوام یافت. فخرآفاق در خانواده‌ای به دنیا آمد که حتی یک باسواد نداشت. در شش‌سالگی، به دور از چشم پدر، به مدرسه دوشیزگان وطن رفت و ده سال بعد با فرخ‌دین پارسا، مدیر داخلی روزنامه *ارشاد*، ازدواج کرد. او که در مشهد زندگی می‌کرد، ضمن تدریس در دبستان فروغ، امتیاز مجله *جهان زنان* را هم به دست آورد. چهار شماره این نشریه در مشهد و شماره پنجم در تهران منتشر شد، این دوره مقارن با دولت قوام‌السلطنه بود. بعد از انتشار آخرین شماره، فخرآفاق پارسا و همسرش به قم تبعید شدند. بازگشت فخرآفاق و شوهرش از قم زمانی انجام شد که رضاشاه به سلطنت رسیده بود و این امر به تقاضای مکرر رضاشاه صورت گرفت که بالأخره هم با موافقت مواجه شد. اما نشریه *جهان زنان* دیگر هرگز منتشر نشد. همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد فخرآفاق در زمره اعضای جمعیت نسوان وطن‌خواه بود. علت تعطیلی *جهان زنان* درج مقاله‌ای از مریم رفعت‌زاده بود که در آن به گونه‌ای حجاب را از موهومات خوانده بود (*جهان زنان*، مهر ۱۳۰۰: ۹۳-۹۶).
با این وصف شخص فخرآفاق پارسا، در نخستین مقاله‌ای که در نشریه‌اش منتشر کرد، نوشت چیزی جز اجرای احکام شرع را درباره زنان مطالبه نمی‌کند:

منویات ما عفت قلم، عفت زبان، عفت فکر، و عفت جسم است. افکار ما تربیت خود، تعلیم نوع خود، ثبوت والامقامی خود، اثبات لزوم پیروی از شرایع نبوی به اسرع مایمکن، و بالأخره تذکار روش زندگانی و سلوک با سرپرستان و شوهر، که هم تأمین دنیای ما را کرده، مظلوم‌وار در زیر لگدومشت شوهر جان نداده، با طناب قساوت آنان مصلوب نشویم، و هم به اجر اخروی و مواعید پیغمبر نائل گردیم. عمل و امل ما تنها از روی شرایع نبوی و دین حقه اسلام است و آنچه می‌خواهیم از همان اوامر حق طلب می‌کنیم (*جهان زنان*، بهمن ۱۲۹۹: ۱-۲).

لیکن در همان شماره پنجم، که بالاتر مطلبی از آن نقل کردیم، نوشته بود باید تدبیری اندیشید تا نظام حقوق زنان جدی گرفته شود و البته این جملات او باعث بروز سوء تفاهم‌های فراوانی گردید:

برای همان ایام و برای همان روزها ما باید طرز سلوک خودمان را با مردان و مردان چگونگی روش خود را با ما بدانند. این آتیه خیلی نزدیک است... بلی، پس از ده روز دیگر دست معاونت‌طلبی مردان به سوی ما دراز می‌شود و تا ده روز دیگر ما باید با مردان خود در هر حال همراه باشیم. در کوچه و بازار و در مغازه و حجره، در اداره و کارخانه، در صحرا و بیابان، در مزارع و مراتع، در مواقع پرخطر و هولناک، در هنگام آسایش و فراغت، و بالأخره در میدان قتال و خون‌ریزی ما باید با آنها و آنها باید با ما باشند... از حالا باید بفهمیم و بفهمانیم که طرز روش آنها با ما چگونه و احترامات طرفین چه قسم باید مرعی شود. باید نظاماتی تدوین نموده و از امروز به نظر آقایان طرفداران حقوق و آزادی زنان رسانید (همان، مهر ۱۳۰۰: ۴).

۵. کنگره نسوان شرق و حقوق شرعی و اجتماعی زنان

دومین کنگره نسوان شرق، از ششم تا یازدهم آذر ۱۳۱۱، به دعوت جمعیت نسوان وطن‌خواه تشکیل شد. این کنگره با حضور نمایندگان کشورهای ایران، ژاپن، ترکیه، هندوستان، سوریه، و مصر در تالار وزارت فرهنگ برگزار شد (صدیق، ۱۳۵۲: ۳۰۵). اولین کنگره در سال گذشته در دمشق برگزار شده بود. موضوع کنگره مربوط به حجب و حیا و اخلاق بانوان، خانه‌داری، بهداشت بانوان، منع مسکرات و قمار، و ضرورت روابط مشروع زناشویی بین زنان و مردان بود، به‌علاوه در زمینه تعلیم و تربیت و نحوه حضور زنان در جامعه هم مطالبی ایراد گردید (سلامی و نجم‌آبادی، ۱۳۴۴: ۳۲). در این زمان ریاست جمعیت با مستوره افشار بود؛ او پیشنهاد کرد همان‌طور که پسران را برای تحصیلات دانشگاهی به خارج کشور اعزام می‌کنند «سالی پنجاه نفر دختر بی‌بضاعت را مثل پسران با مصارف دولت به خارج اعزام دارند» (همان: ۶۶). صدیقه دولت‌آبادی هم معتقد بود باید برنامه‌های درسی دختران با پسران تفاوت داشته باشد و در کلاس‌های درسی دختران دروسی مثل خیاطی، خانه‌داری، و بچه‌داری گنجانیده شود (همان: ۱۷۱). در این کنگره اذعان شد که بخش عمده مشکلات بانوان ایرانی معضل فرهنگی است، به‌طوری که اگر مثلاً خواستگاری صورت گیرد و دختر یا پسر یک‌دیگر را نپسندیدند، انواع و اقسام عیب و ایراد به دختر وارد می‌کنند و باعث می‌شوند حیثیت او خدشه‌دار شود. این سخن از طیبه

میردامادی بود، لیکن مهرتاج سپاهی پاسخ داد که نباید منتظر ماند تا سطح فرهنگ مردان ارتقا پیدا کند، بلکه باید اقدامات لازم برای احقاق حقوق زنان در نظر گرفته شود. موضوع بحث در این باره بود که دختر و پسر پیش از ازدواج بتوانند با هم صحبت کنند تا میزان سنخیت خویش با یکدیگر را دریابند. بالأخره هم در قطعنامه پایانی کنگره تصویب شد «زن و مرد قبل از عقد ازدواج یکدیگر را بشناسند، ولی این شناسایی در حضور شخص ثالثی صورت گیرد که از محارم زن باشد» (همان: ۱۱۹). برای تشویق جوانان به ازدواج تصویب شد مهریه و جهیزیه زنان کم و مناسب باشد تا رغبت به تشکیل خانواده در بین جوانان بیش تر شود (همان). بنابر این نقل قول هدایت از پیامدهای این کنگره برای زنان را نباید موجه دانست: «پس از تشکیل کنگره نسوان شرق متأسفانه خانم‌ها پرده کنگره را دریدند و سراسیمه در میدان هوا و هوس دویدند، مسکری نماند که نخوردند و منکری نماند که نکردند» (هدایت، ۱۳۴۴: ۵۱۱).

تعدادی از زنان، در زمان برگزاری کنگره، در منزل هایده افشار، خواهر مستوره افشار، جمع شدند؛ هایده افشار همسر احمد مقبل از رجال دوره پهلوی بود. در این جلسه زنانه، یکی از حضار بیان داشت که باید حق طلاق برای زنان در نظر گرفته شود تا در این زمینه زنان و مردان به برابری دست یابند. یکی دیگر از زنان گفت «این گفته شما برخلاف قانون اسلام و مذهب می باشد» (منگنه، ۱۳۴۴: ۸۰). بعد از اندکی بحث در این زمینه، فرد دیگری از جمع گفت: «چیزهایی که برخلاف است مطرح نکنید» (همان). خلاصه این که اغلب زنان تحصیل کرده ایرانی برای خود حقوقی غیر از آنچه در شرع مقرر شده است قائل نبودند. حتی برخی از تقاضاهای بانوان را می توان بر اساس قاعده فقهی تراضی طرفین، که از شروط صحت عقود و معاملات است، تبیین کرد. مثلاً هما محمودی بر این باور بود که علاوه بر اطمینان از نجابت فامیلی، داشتن اخلاق حسنه و اصالت فطری، و داشتن تصدیق نامه از پزشک شناخته شده، که گواهی کرده باشد پسر از «هرگونه امراض» مبرا است، باید دو شرط دیگر را هم اضافه کرد:

به مهریه نمودن اقل نصف مایملک خود... متعهد شدن به آن که حق ازدواج دیگری به هیچ عنوان نداشته و هرگاه برخلاف آن رفتار نماید زن وکیل است خود را مطلقه نماید (عالم نسوان، آبان ۱۳۰۱: ۲۵-۲۸).

این تقاضا و مشابه آن شاید با آداب و رسوم قومی و قبیله‌ای و عشیره‌ای منافات داشت اما با مبانی شرع ناسازگار نبود.

به همین علت بود که برخی از زنان ایرانی به تحولات ترکیه با نظری تحسین‌آمیز می‌نگریستند که از آن جمله حق طلاق برابر برای زن و مرد بود. از این‌که می‌دیدند دیگر در ترکیه حق طلاق مخصوص مردان نیست و دولت ترکیه، مطابق قوانین جدید، «مرد را از حق اولیه و مطلق‌العنانی ساقط کرده است» تمجید می‌کردند: «قانون جدید زن و مرد را مساوی دانسته و در حقوق انسانیت به هر دو یک‌سان نگاه می‌کنند، زن را در مقابل مرد و مرد را در مقابل زن تفاوتی نهناده، نمی‌گذارد تمایلات مرد نصف جامعه را ضایع و بی‌کار به بار بیاورد» (همان، آبان ۱۳۰۵: ۲۵-۲۶).

نشریات دیگر مثل *نامه بانوان* هم ضمن این‌که با مسئله تعدد زوجات مخالف بودند آن‌را مغایر با شریعت اسلام می‌دانستند، زیرا گرچه داشتن چهار همسر شرعاً ایرادی ندارد، لیکن شرط هم رعایت عدالت است که تأمین چنین شرطی از سوی مردان را غیرممکن می‌کند: «ملتی که زن‌ها را مانند کفش و جوراب بداند و به مجرد این‌که اندکی کهنه گردید تجدیدش را لازم شمارد نمی‌تواند بین آن‌ها عدالت برقرار نماید» (*نامه بانوان*، آبان ۱۲۹۹: ۴-۵).

درکل، عمده سخنرانی‌های کنگره نسوان شرق به مسائل اخلاقی، بهداشتی، و اجتماعی زنان اختصاص داشت و فاطمه انصاری منشی جمعیت نسوان وطن‌خواه، که در عین حال قائل به حفظ حجاب اسلامی بود، در زمینه امکان مشارکت زنان در مسائل سیاسی گفت باید شرایطی فراهم شود که یک زن تحصیل کرده به اندازه یک مرد بی‌سواد از آزادی و حقوق گوناگون سیاسی و اجتماعی خویش بهره‌مند شود. نور حماده، رئیس کنگره، که تبعه لبنان بود، ابتدا وضعیت بانوان ایرانی را در قیاس با کشورهای اروپایی و ترکیه بررسی کرد و نتیجه گرفت «لزومی ندارد که هم امروز خانم‌ها حقوق عالی‌ه بطلبند و حق انتخاب بخواهند. چرا؟ زیرا زن حق ندارد وارد انتخاب شود مگر این‌که عالم و دانشمند و مملو از فضایل اخلاقی و آگاه به امور سیاست باشد». بالأخره هم تصویب شد:

خانم‌ها می‌توانند وقتی که استعداد و کفایت پیدا کردند، و اکثریت امر در زنان فاضله و عالمه و تربیت‌شده حاصل شد، حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن را از دولت تقاضا کنند (سلامی و نجم‌آبادی، ۱۳۴۴: ۱۱۱).

۶. نتیجه‌گیری

خواسته‌های اجتماعی زنان، از مقطع زمانی مشروطه به بعد، تعارضی با مبانی و احکام شرع نداشت، همچنین عمده این خواسته‌ها ربطی به مسائل سیاسی هم نداشت. درست

است که برخی زنان نسبت به محروم بودن خود از انتخاب کردن و انتخاب شدن شکایت داشتند، اما اکثریت قریب به اتفاق ایشان استدلال می کردند تا زمانی که زنان به حقوق خود واقف نشوند، و نتوانند از نقطه نظر اجتماعی به سطح مشخصی از بالندگی برسند، طرح تقاضاهای سیاسی مشکلی از مشکلات آنها حل نخواهد کرد. مطالبات آنها بیش تر معطوف به بیدار کردن وجدان خفته عموم مردم بود و تلاش داشتند اثبات کنند آنچه بر زنان می رود، اعم از تبعیض آموزشی و محرومیت از اشتغال و نبود امکان شناخت همسر پیش از ازدواج و عقب ماندگی بهداشتی، مبنایی قومی و قبیله ای دارد و با شرع و عرف نسبتی ندارد. از این رو، تحقق این مطالبات نافی معیارهای پذیرفته شده اجتماعی بین عموم مردم نبود. نظر به این که گفتار مسلط جامعه برگرفته از احکام شرع بود، و به عبارتی این قدرت شرع بود که فرمان می راند، آنها سعی می کردند خواسته های خود را به گونه ای مطرح کنند که نه فقط منافاتی با شریعت نداشته باشد، بلکه اجرای آنها به مثابه اجرای اصول فراموش شده شرع تلقی شود. با همه تلاش هایی که در نیمه دوم حکومت رضاشاه صورت گرفت واقعیت این است که احکام و قوانین مدنی، یعنی موضوع هایی مثل نکاح و طلاق و ارث و مالکیت، عمدتاً برگرفته از متون فقهی مثل شرایع و لمعه دمشقیه بودند، یعنی این که حتی دیوان سالاران رضاشاه هم که عمدتاً تحصیل کرده های اروپا بودند، به رغم میل قلبی خویش، نمی توانستند نسبت به فرهنگ مسلط بی اعتنا باشند. با تمام این احوال، تندروی های دوره دوم سلطنت رضاشاه باعث شد تا نه فقط صدای نشریات و انجمن های مستقل زنان، در مقام نهادهایی مدنی، خاموش شود و همه آنها ناچار شوند تا در تشکیلاتی حکومتی به نام کانون بانوان گرد آیند بلکه آن تندروی ها باعث شد تا خواسته های مشروع و عقلانی زنان هم نادیده گرفته شود، به طوری که مردان حتی آزمایش خون در دوره پیش از ازدواج را توهینی به خود تلقی می کردند و هرگز حاضر نبودند به آزمایشگاه بروند. انحلال انجمن ها و نشریات مستقل زنان به این منجر شد که خواسته های آنها در مسیری دیگر قرار گیرد و مراحل تدریجی احقاق حقوق بانوان قربانی افراط کاری هایی بشود که نه برای زنان و نه برای جامعه سودی در بر نداشت؛ حال آن که اگر تقاضاهای مشروع زنان، به گونه ای که در نشریات و انجمن های آنان بازتاب می یافت، پی گرفته می شد، شاید وضعیت حقوق بانوان دارای مبنایی استوار می گردید و نهادهای مدنی برخاسته از انجمن های بانوان می توانستند در روندی طبیعی در جامعه گسترش پیدا کنند.

منابع

- آفاری، زانت (۱۳۷۷). *انجمن‌های نیمه‌سری زنان در نهضت مشروطه*، ترجمه جواد یوسفیان، تهران: بی‌نا.
- بصاری، طلعت (۱۳۴۶). *زندخت پیشاهنگ نهضت آزادی بانوان ایران*، تهران: طهوری.
- جمعیت نسوان وطن‌خواه (۱۲۹۹). ش ۲، بهمن.
- جمعیت نسوان وطن‌خواه (۱۳۰۴). «پیشنهاد جمعیت نسوان وطن‌خواه به مقام مقدس مجلس شورای ملی»، ش ۱۸.
- جواهرکلام، شمس‌الملوک (۱۳۳۸). *زنان نامی اسلام و ایران*، تهران: بی‌نا.
- جهان زنان (۱۲۹۹). «عمل و امل»، ش ۱، بهمن.
- جهان زنان (۱۳۰۰). «لزوم تعلیم زنان»، ش ۵، مهر.
- حبل‌المتین (۱۳۲۴ ق). «نامه یکی از مجلات قزوین»، ش ۱۷، شوال.
- خدایار محبی، منوچهر (۱۳۲۵). *شریک مرد*، تهران: تابان.
- دانش (۱۳۲۸ ق). ش ۱، رمضان.
- دختران ایران (۱۳۱۱). «خطاب به دختران ایران»، ش ۳، خرداد.
- زبان زنان (۱۳۰۱). «مکتوب مه‌رتاج رخشان از گیلان»، ش ۳، خرداد.
- زبان زنان (۱۳۰۱). ش ۲، اردیبهشت.
- زبان زنان (۱۳۳۷ ق). «زنده باد قلم»، ش ۵، ذیحجه.
- زبان زنان (۱۳۳۸ ق). «ازدواج در سن پنج سالگی»، ش ۱۳، شوال.
- زبان زنان (۱۳۳۸ ق). «قلم در دست مردان بود»، ش ۲۰، رجب.
- سال‌نامه پارس (۱۳۰۹).
- ساناساریان، الیز (۱۳۸۴). *جنبش حقوق زنان در ایران*، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، تهران: اختران.
- سلامی، غلامرضا و افسانه نجم‌آبادی (۱۳۴۴). *نهضت نسوان شرق*، تهران: شیرازه.
- شکوفه (۱۳۳۲ ق). ش ۲۴.
- شیخ‌الاسلامی، پری (۱۳۵۱). *زنان روزنامه‌نگار و اندیشمند ایران*، تهران: ماز گرافیک.
- صدرهاشمی، محمد (۱۳۶۳). *تاریخ جراید و مجلات ایران*، اصفهان: کمال.
- صدیق، عیسی (۱۳۵۲). *یادگار عمر*، تهران: طهوری.
- عالم نسوان (۱۲۹۹). «مرام عالم نسوان»، ش ۱، مهر.
- عالم نسوان (۱۲۹۹). ش ۴، اسفند.
- عالم نسوان (۱۳۰۰). «منافع قدغن مسکرات»، ش ۶، تیر.
- عالم نسوان (۱۳۰۱). «ازدواج تازه»، ش ۲، آبان.
- عالم نسوان (۱۳۰۱). «پیشرفت زنان»، ش ۳، دی.
- عالم نسوان (۱۳۰۲). «اولین لحظه بدبختی یا شب عروسی من»، ش ۲، آبان.

- عالم نسوان (۱۳۰۲). «مضرات مزاجت در عهد صباوت»، ش ۶، تیر.
عالم نسوان (۱۳۰۲). ش ۱، شهریور.
عالم نسوان (۱۳۰۳). «تجدد، خلاصی از موهومات»، ش ۶، شهریور.
عالم نسوان (۱۳۰۴). «نسوان و قیام بر ضد مسکرات»، ش ۳، اردیبهشت.
عالم نسوان (۱۳۰۵). «تعدد زوجات در ترکیه خاتمه یافت»، ش ۶، آبان.
مذاکرات مجلس شورای ملی (۱۳۲۹ ق). دوره دوم.
منگنه، نورالهدی (۱۳۴۴). سرگذشت یک زن ایرانی یا شمه‌ای از خاطرات من، تهران: بی‌نا.
مینا، محمدتقی (۱۳۷۷). «بانو لورتا هایرپتیان»، چیستا، ش ۱۵۰.
نامه بانوان (۱۲۹۹). «از واردات اداری»، ش ۶، آبان.
نامه بانوان (۱۳۰۰). «یک پیشنهاد مهم به هیئت محترم دولت»، ش ۱۱، فروردین.
نامه بانوان (۱۳۰۱). «در فرایض مربیان حقیقی مردان یعنی نسوان»، ش ۲، اردیبهشت.
نامه بانوان (۱۳۰۱). «دوستداران معارف بدانند»، ش ۱۳.
هدایت، مهدیقلی (۱۳۴۴). خاطرات و خطرات، تهران: زوار.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی